



حجة الاسلام و المسلمین دکتر محمد مسجدجامعی ،  
استاد دانشگاه و سالیانی سفیر ایران در واتیکان بوده‌اند.  
حضور چند ساله‌ی ایشان در واتیکان و مرکزیت مسیحیت  
کاتولیک ، زمینه‌ای مناسب برای گفت‌وگو در موضوع  
«گفتمان مشترک میان تشیع و مسیحیت» شده است.  
آن چه که در این نوشتار آمده ، متن مصاحبه‌ای است که  
در دو جلسه برگزار گردیده است.  
مباحثی که برای مسئله‌ی «گفتمان مشترک میان تشیع  
و مسیحیت» در نظر گرفته شده است ، شامل دو بخش  
می باشد؛ بخش اول به متدولوژی و روش بحث پرداخته  
و بخش دوم به موضوع‌های تخصصی مربوط می‌شود.

## گفتمان مشترک میان تشیع و مسیحیت

### مصاحبه با حجة الاسلام و المسلمین دکتر محمد مسجدجامعی

ضمن تشکر از شما که این فرصت را در اختیار این فصلنامه قرار دادید، به  
عنوان سوال نخست ، به نظر حضرتعالی ، آیا مسیحیت و واتیکان تحقیقاتی در زمینه  
تشیع به خصوص مسئله‌ی امامت انجام داده و یا در دست اقدام دارند؟

**مسجدجامعی :** در واتیکان حداقل یک مؤسسه به نام پیزای (P.I.S.A.I) وجود دارد،  
که کم و بیش وابسته به واتیکان بوده و حالت نیمه مستقل دارد و در مورد مطالعات  
عربی - اسلامی فعالیت می‌کند. این مؤسسه از حدود سالهای دهه ۶۰ قرن بیستم ، یک  
سلسله مطالعات اسلامی و عربی به معنی عام کلمه در دست دارد ؛ اما اینکه به لحاظ  
تاریخی واتیکان چه کرده به قرن ۱۷ میلادی برمی‌گردد. در آن زمان پاپ موسسه‌ای به  
نام « مؤسسه دانشگاهی مطالعات شرقی» را در شهر ناپل کشور ایتالیا تاسیس کرد که  
تخصص افراد آن عمدتاً در مورد زبان‌های شرقی و اسلامی بود. علت تأسیس آن ، این  
بود که کشیش‌ها و مبلغین دینی آنها با زبان و ادبیات مسلمانان آشنا گردند. در این مؤسسه  
زبان‌های اردو ، سانسکریت ، فارسی ، عربی و ترکی تدریس می‌شد. این مؤسسه به ویژه در

قرن ۱۸ و ۱۹ میلادی موسسه‌ی معتبر و فعالی بوده و یکی از موسسات معتبر شرق شناسی و اسلام شناسی اروپا در این دوره است. این موسسه هنوز هم وجود دارد؛ هرچند اکنون دیگر وابسته به واتیکان نیست و به دولت ایتالیا مربوط شده است. از طرفی، گرچه واتیکان یک مجموعه‌ی بین المللی است اما علی رغم آن، صبغه‌ی قوی اروپایی داشته و هنوز هم دارد؛ البته این صبغه در گذشته بیشتر بوده است. بنابراین، در چارچوبی کلی تر، این مجموعه بخشی از کل غرب<sup>۱</sup> است و این گونه باید به آن نگریسته شود. مطالعات واتیکان به عنوان بخشی از مجموعه‌ی غرب، در زمینه‌ی مسائل اسلامی، عمدتاً متوجه منابع و مسائل اهل سنت بوده و با این نگاه، مطالعات شیعی در واتیکان به لحاظ تاریخی - منظور همین تاریخ معاصر است - مانند بقیه‌ی کشورهای غربی و سایر مراکز اسلام شناسی غرب، کم رنگ بوده و بلکه اصولاً نبوده است.

البته در طی دو سه دهه‌ی اخیر، این وضعیت متفاوت شده است و در خود واتیکان، یعنی در این مؤسسه، تمایلی برای پیگیری مطالعات شیعی و اصولاً شناخت آن وجود دارد. از میان اساتید این مجموعه، آقای لکونسا بالدا، که اسپانیایی است و حدود بیست و دو سال در تانزانیا بوده و با زبان سواحلی به خوبی آشنا است، برای مدتی رئیس همین مؤسسه بود. ایشان واقعاً به این گونه مطالعات مایل است. همچنین کشیش اتین رئیس اسبق مؤسسه، که از اعضای گروه پادربینکی<sup>۲</sup> و فرانسوی بود. ایشان هنگامی که من در واتیکان بودم رئیس مؤسسه بوده و به مطالعات شیعی مایل بود. برخی از اساتید ایشان نیز بودند که تمایل به مطالعات شیعی داشتند.

**پادربینکی** یعنی مطالعات واتیکان نیز مانند مطالعات غرب، هم‌چنان که اتان کلبرگ در مقاله‌اش در مورد سابقه‌ی شیعه پژوهی در غرب بیان کرده است، بیشتر به دو سه دهه‌ی اخیر بر می‌گردد؟

۱. نکته ای که باید تذکر داد این است که همان گونه که در متن مصاحبه بیان خواهد شد، منظور از غرب، غرب در کلیت آن نیست؛ بلکه منظور جوامع اروپایی است؛ چرا که جامعه‌ی آمریکا از حیث مذهبی، ملی و ... به طور کلی با جوامع اروپایی متفاوت است.

۲. پدران سفید پوش

**مسجد جامعی:** بله، همان طور که گفتیم مجموعه مسائلی وجود دارد که نمی‌توان آن‌ها را به طور مستقل در نظر گرفت. واتیکان مجموعه‌ای متعلق به یک مجموعه‌ی بزرگتر است و باید در آن بستر دیده شود، تا تصور روشن‌تر و واضح‌تری از آن داشت. واتیکان همانگونه که به عنوان بخشی از اروپا تصویر عمومی در مورد مطالعات اسلامی و شیعی داشته است؛ همان فضای فکری اروپا نیز بر این جریان حاکم بوده لکن در طی دو سه دهه اخیر خصوصاً پس از انقلاب ایران، برای آنها مسئله‌ی شیعه مطرح شده؛ خصوصاً در این ده سال اخیر بیشتر مطرح شده است.

واتیکان برای تنظیم رابطه‌ی خود با جهان اسلام، به خصوص اکنون که مصری‌ها گفتگوی با واتیکان را تحریم کرده‌اند، به گفتگوی با ایران نیاز دارد (البته در زمان صدام هم با مسائل شیعه درگیر بودند؛ چون اینها به عراق و صدام خیلی علاقه داشتند که البته بحث مفصلی است و باید در جای خود بررسی شود). به هر صورت در دو سه دهه‌ی اخیر ضرورت سیاسی بیشتری نسبت به گذشته ایجاد شده است؛ اگر قبل از انقلاب یک کنجکاو‌ی علمی بود، اکنون یک ضرورت سیاسی و بین‌المللی است. در نتیجه، در حال حاضر می‌توان گفت تمایل‌شان برای شناخت شیعه حتی از دیگر موسسات اسلام‌شناسی غربی نیز بیشتر است. واقعیت این است که در دو سه دهه‌ی اخیر، نیاز واتیکان برای مدیریت رابطه‌ی خود با جهان اسلام و با ایران و بخش شیعی جهان اسلام و استفاده از مسائل داخلی بین شیعیان و سنیان در این سالها، مخصوصاً در این ده سال اخیر و ضرورت‌های سیاسی و بین‌المللی و ضرورت یک رابطه‌ی دینی فعال با جامعه مسلمان، ایجاد کرده که مطالعات شیعی را افزایش دهد. این مطالعات دیگر یک کنجکاو‌ی علمی نیست، بلکه یک ضرورت سیاسی است؛ به همین خاطر در حال حاضر از هر گونه ارتباطی با دنیای شیعه استقبال می‌کنند؛ حتی زمانی که من در واتیکان بودم، بسیار مایل بودند شیعه‌ی لبنان را بشناسند (آن زمان هنوز اوائل تأسیس حزب الله بود).

به هر حال به خصوص بعد از سقوط عراق، ضرورت آشنایی با شیعه و شیعیان عراق و همچنین با خود ایران به مراتب بیشتر شده است و آنها سعی می‌کنند از رابطه‌ی کمابیش رقابت آمیز بین شیعه و سنی به نفع خودشان بهره برداری کنند. این امر طبیعی است. اخیراً که مصر، بعد از سخنرانی پاپ درباره آزادی‌های دینی و نام بردن مصر به عنوان کشوری

که در این زمینه حقوق مسیحیان را رعایت نمی‌کند، دیالوگ‌اش را با واتیکان متوقف کرد، تمایل دارند برای حفظ تعادل خودشان، و برای اینکه طرف مقابل را مجبور کنند از طریق ارتباط با رقیبش - که ما باشیم - او هم رابطه‌اش را دوباره برگرداند، گفتگویشان را با ایران تقویت نمایند. این مسائل داخلی موجب شده که توجه‌شان به مسائل شیعیان بیشتر شده است. البته با کشورهای سنی دیگر، مانند کشور مراکش رابطه داشته‌اند و کماکان هم ادامه دارد. این ارتباط در شمال آفریقا به جهت نزدیکی‌شان به اروپا وجود داشته است. با اندونزی و شرق آسیا نیز این رابطه وجود داشته است. البته با مصر و الازهر به عنوان قطب جهان تسنن رابطه داشته‌اند.

**دالوخی** در بحث گفتمان مشترک، آیا حوزه و فضای کشیش‌ها و واتیکان با حوزه و فضای آکادمیک متفاوت است یا با ادبیات مشابه می‌توان با آن‌ها گفتگو کرد؟ چون حداقل در ادبیات و سازمان شیعی این گونه است که فضای آکادمیک با فضا و ادبیات حوزوی متفاوت است.

**مسجد جامعی:** اجمالاً تفاوت‌هایی وجود دارد اما موضوع به این سادگی‌ها نیست. البته برای اینکه دیگران را - در هر زمینه‌ای - بشناسیم، نمی‌توانیم به هیچ عنوان آنان را با خود مقایسه کنیم. به طور کلی هر جامعه‌ای را باید با خودش شناخت.

واتیکان مرکز کلیسای کاتولیک است و این مرکزیت پیچیدگی‌هایی دارد؛ به این صورت که یک سلسله مجموعه‌ها<sup>۱</sup> و گروه‌های مختلف مذهبی دارد. مانند «**دومنیکان‌ها**، **فرنسیسکان‌ها**، **ژزوئیت‌ها**» و موارد دیگر. ژزوئیت‌ها، که در عربی به یسوعی‌ها معروفند، در حال حاضر در حدود بیست و پنج هزار نفرند که همه کشیش هستند. آنها برای خود رهبری خاص دارند، یعنی تشکیلات و رئیس خاصی برای خود قرار داده‌اند. این‌ها به یک عنوان، سیستم عصبی کلیسای کاتولیک‌اند؛ چون عموم مراکز آموزشی و مراکز آکادمیک، دبستانی، دبیرستانی و دانشگاهی عمدتاً زیر نظر اینهاست؛ البته نه همه‌ی آنها، چون دومنیکن‌ها نیز زیاد هستند. عملاً حجم روشنفکران و عالمان بزرگ کلیسای

کاتولیک در مجموعه‌ی ژزوئیت‌ها، بیش از دیگر مجموعه‌های کلیسای کاتولیک است. این‌ها عموماً افراد بسیار دانشمند و نخبه‌ای هستند و اصولاً غیر نخبه ندارند و هر کس که در این مجموعه هست، در کلیسای کاتولیک با بقیه تفاوت فوق‌العاده زیادی دارد. این مربوط به ژزوئیت‌ها است.

مجموعه‌های دیگر در کلیسای کاتولیک، دومینیک‌ها هستند که اتفاقاً در درجه‌ی اول به مسائل آموزشی توجه جدی دارند. به همین ترتیب فرنیسیسکان‌ها، کاپوچین‌ها، بندیکت‌ها، کارملیت‌ها، آگوستین‌ها و دیگران. بنابراین، نمی‌توان کلیسای کاتولیک را شناخت مگر آن که این مجموعه را شناخت که چگونه فکر می‌کنند، چگونه عمل می‌کنند و تشکیلات و سوابقشان به چه صورت است. این گونه نیست که یک رهبریت واحد بدون هیچ نوع تکثر، این مجموعه را به یکسان مدیریت کند؛ بلکه اینها در داخل خود - چنان که بیان شد - تکثراتی دارند و هر کدام دارای مدیریت‌های متکثر خود هستند؛ به طوری که نمی‌توان موضوع را به صورت عمومی دید و گفت آن‌ها کشیش‌اند و این‌ها نیز کشیش‌اند. البته بعضی از آنها اسقف نیز دارند؛ چون این مجموعه‌ها معمولاً مایل نیستند از مقام کشیشی بالاتر بروند و به ندرت و به طور استثنا به مقامی بالاتر از کشیشی می‌رسند.

**پرسش (ماموتی)** اما فتوای واحد را پاپ صادر می‌کند؟

**مسجد جامعی:** بله؛ البته در مورد فتوا، اصولاً کم و کیف اعتقاد مسیحی و جایگاهی که فقه، یعنی مجموعه قوانین و دستوراتی که لزوماً باید رعایت شود، با اسلام و تشیع تفاوت بسیار دارد؛ اما اجمالاً اگر بپذیریم که فقهی دارند - که اجمالاً دارند - بله! این فتوا با پاپ است؛ یعنی همه‌ی این گروه‌ها و مجموعه‌ها، بالاتر بودن پاپ را پذیرفته‌اند؛ گرچه برخی، مثل ژزوئیت‌ها، در دوره‌هایی از تاریخ در مورد آن حرف داشتند. مسأله‌ی مهم، این تشکل‌ها نیستند؛ بلکه هر کدام اندیشه، میراث، اهداف، ایده‌آل‌ها و روش‌های مخصوص به خود دارند.

**پس آیا کل این مجموعه‌ی ناهمگن - با توجه به توضیح شما - بالاخره می‌توانند تحت یک شاخه از روحانیت مسیحیت قرار گیرند، و به عنوان روحانیت**

مسیحیت مطرح شوند؟

دکتر مسجد جامعی: بله این هست. این درست و روشن است.

**روایتی** حال، آیا روحانیت مسیحیت با این فضای عام، با حوزه‌ی آکادمیک یعنی آکادمی‌سین‌های مسیحیت که در غرب ویا مناطق مختلف دنیا گسترده شده است و دایرةالمعارف‌های مفصل و مجلات متنوعی در حوزه‌ی مطالعات دینی منتشر می‌کنند، متفاوت است یا خیر؟ به عنوان مثال آیا در تدریس، دانشگاهها متأثر از این روحانیت مسیحیت هستند یا خیر؟

**مسجد جامعی:** خود ژروئیت‌ها، به عنوان مثال کم و بیش، همگی آکادمی‌سین هستند. آقای **پی تائو** - که یک ژروئیت ایتالیایی بود - بیست و نه سال رئیس دانشگاه سوفیای کاتولیکی در توکیو بود که متعلق به ژروئیت‌ها بود و بعد از آن رئیس دانشگاه گریگورین شد که به لحاظ مذهبی مهم ترین دانشگاه کاتولیک است، به طوری که همه پاپ‌های قرون اخیر، فارغ التحصیل این دانشگاه هستند. ایشان مکرر به منزل ما می‌آمد. در یکی از دعوت‌هایی که از او کردم، می‌گفت: نخست وزیر وقت ژاپن فارغ التحصیل همین دانشگاه سوفیای ماست؛ و اگر اشتباه نکنم تا آن مقدار که از ایشان به خاطر دارم، می‌گفت: شصت درصد از مقامات بالای سیاسی کشورهای مختلف فارغ التحصیل‌های مدارس ما هستند. این مربوط به دهه‌های پنجاه تا هفتاد میلادی بوده است. این دانشگاه کامل بود ولی از بیرون نیز استاد می‌گرفت و استاد‌های آن دانشگاه همه ژروئیت و مسیحی نبودند. مراکز مهم علمی نیز در خود شهر رم وجود دارد که تحقیقات علمی انجام می‌دهند و کسانی که در آن به طور تخصصی کار می‌کنند، خود کشیش بودند. مثلاً در زمینه‌ی ستاره‌شناسی، مرکزی در شهر رم دارند که متخصصان آن کشیش‌اند و ستاره‌شناسان مهمی نیز هستند. بنابراین، اینها کلاً آکادمی‌سین و دانشگاهی هستند و در واقع تفکر علمی دانشگاهی دارند. اگر برای نمونه نشریاتشان را ملاحظه کنیم، مجله‌ای به نام «تمدن کاتولیکی»<sup>۱</sup> دارند که فقط به زبان ایتالیایی منتشر می‌شود. این مجله یکی از معتبرترین مجلاتی است که

طی صد و پنجاه سال اخیر، به زبان ایتالیایی منتشر می‌شود و آن قدر مهم است که هنگامی که در واتیکان بودم به لحاظ اوضاع سیاسی آن زمان، این مجله موثرترین مقالات را در توضیح اوضاع اجتماعی می‌نوشت، البته با احتیاط کامل؛ چون اروپائیان با مداخله و خطاهای دینی بسیار مخالف‌اند. پیش از انتشار آن مجله، روزنامه‌های معتبر ایتالیایی می‌نوشتند که این مجله در شماره‌ی آینده‌ی خود، این مطالب را دارد. البته بسیاری از مطالب مجله نیز مطالب سیاسی بود؛ یعنی این‌ها تنها در مورد مسائل مذهبی مطلب نمی‌نوشتند؛ بلکه در مورد مسائل سیاسی و اجتماعی نیز می‌نوشتند.

بنابراین، در مورد این گروه - یعنی آنچه که شما پرسیدید که آیا آکادمیک هستند یا خیر- اصولاً باید گفت که اینها همه آکادمیسین هستند و عملاً اینها بهترین آکادمیسین‌های کلیسای کاتولیک‌اند.

**ماموتی** آیا منظور از اینکه آکادمیک هستند، این است که اینها در حوزه‌ی مطالعات دینی در دانشگاه‌ها، مانند ویلفرد مادلونگ، مونته‌گری وات و دیگران کار تحقیقاتی انجام می‌دهند؟

**مسجد جامعی:** این سؤال باید دقیق‌تر مطرح شود؛ به این معنی که اصولاً این گونه نیست که مطالعات دینی، در حال حاضر حداقل در اروپا، به مؤسسات دینی و به عنوان مثال به کلیسای کاتولیک یا پروتستان مربوط باشد. البته برخی از مطالعات دینی به این صورت‌اند، به عنوان مثال در دانشگاه گریگوری در شهر رم مطالعات دینی به این صورت است. در جاهای مختلف اروپا دانشگاه‌های کاتولیکی وجود دارند که بخش‌های مختلف، از جمله بخش مطالعات دینی دارند.

دسته‌ی دیگر از دانشگاه‌های اروپایی، دانشگاه‌هایی اعم از دولتی و خصوصی‌اند که رشته‌های مختلفی دارند و یکی از آن رشته‌ها، رشته‌ی الهیات و مطالعات دینی است. در این دانشگاه‌ها، کلیسای کاتولیک یا خلیفه‌گری یا شورای اسقف‌های آن کشور، چه پروتستان و چه کاتولیک، نمی‌تواند هیچ نظری داشته باشد و اصولاً ربطی به آن‌ها ندارد. بنابراین حداقل در اروپا به این صورت نیست که مطالعات دینی توسط مقامات مذهبی یا تشکیلات مذهبی اداره شود؛ بلکه در بسیاری از موارد توسط دیگران اداره می‌شود و اتفاقاً

گاه شخصیت‌هایی که عمیقاً ضد دینی هستند نیز در این دانشگاه‌ها تدریس می‌کنند. در کشورهای اروپایی مخصوصاً در کشورهای کاتولیکی، دانشگاه‌های کاتولیکی وجود دارند که اساتید آنها کشیش نیستند که از نمونه‌های آن دانشگاه کاتولیکی میلان که یک دانشگاه کاملی به جهت دارا بودن رشته‌های مختلف علوم انسانی و فنی هست. نام این دانشگاه به دلیل تاسیس و شرایطش دانشگاه کاتولیکی است، ولی در حال حاضر این یک عنوان و به اصطلاح پرستیژ است. علت این است که همه‌ی دانشگاه‌هایی که این عنوان را دارند، خود دانشگاه‌های معتبری هستند و این عنوان، یک عنوان افتخارآمیز است. مثلاً در برزیل دانشگاهی است به نام پوک که کاتولیکی است و معتبرترین دانشگاه آمریکای لاتین است. افتخارشان به این است که به این دانشگاه، دانشگاه کاتولیکی می‌گویند؛ نه اینکه چون کاتولیک است! حتی این مسئله در مورد دبیرستان‌ها نیز صادق است؛ به عنوان مثال، «دبیرستان کاتولیکی» به این معنا نیست که مانند ۵۰ سال پیش‌تر زیر نظر اسقف و کشیش‌هاست - هرچند بعضی از مدارس کماکان همان‌گونه هستند - ولی این عنوان صرفاً یک عنوان افتخارآمیز است؛ چون همه به خوش‌نامی از نظر علمی و همچنین از نظر اخلاقی معروف هستند. واقعاً هنوز هم مدارس کاتولیکی در اروپا به لحاظ رعایت مسائل اخلاقی معمولاً از بقیه بهتراند.

در دانشگاه‌هایی که صرفاً مذهبی‌اند، مانند دانشگاه گریگوری، اساتید غیر مذهبی نیز تدریس می‌کنند. برخی دانشگاه دولتی نیز در کنار سایر رشته‌ها، رشته‌ی مطالعات دینی دارند و متخصصین الهیات به معنای علمی، آن را تدریس می‌کنند و معمولاً - اگر نگوئیم اکثریت قریب به اتفاقشان - ضد دین هستند.

در حال حاضر در این دانشگاه‌ها - تا آن مقداری که می‌دانم - مقامات مذهبی رفت و آمدی ندارند، چون اصولاً با هم درگیر هستند. به عنوان مثال همین پاپ فعلی، راتسینگر، در ایام جوانیش بعد از جنگ جهانی دوم، استاد یکی از همین دانشکده‌ها بود؛ هم اکنون به ندرت یک استاد مذهبی در این دانشگاه‌ها تدریس می‌کند. یکی از علت‌ها این است که عمق علمی اینها کم شده است؛ یعنی عمق علمی‌شان در مقایسه با نسل قبلی - که سی یا چهل سال قبل بودند - به مراتب کمتر شده است. علت دیگر این است که تعداد مقامات مذهبی نیز بسیار کم شده است. اکنون حتی آن قدر بحران دارند که برای اجرای مراسم عبادی‌شان



از کشیش‌های کشورهای دیگر مانند سریلانکا و فیلیپین استفاده می‌کنند. حتی خواهرهای روحانی به علت کم شدن فوق العاده‌ی تعدادشان، عمدتاً از دیگر کشورها هستند. در مورد علت اُفت علمی اسقف‌های کنونی نسبت به گذشته، باید گفت که در گذشته افرادی که کشیش می‌شدند از خانواده‌های متعین و اشرافی و برجسته بودند. تا حدود پنجاه سال پیش، بیشتر اسقف‌های بزرگی که در اروپا بودند، حتی خواهرهای روحانی، عمدتاً اشراف زاده بودند و برای خانواده افتخار بود که فرزندشان یا یکی از خانواده‌شان تحصیل مذهبی می‌کند.

در چند نوبتی که من از این مدارس سمیناریستی<sup>۱</sup> دیدن کردم، دیدم که سطح افراد آنجا بسیار عادی و متوسط بود، یعنی شخص برجسته‌ای در میانشان نبود. نیامدن افرادی از خانواده‌های اشرافی یک عامل طبیعی برای این امر است؛ ولی موضوع دیگر این است که اصولاً کاری که نسل قدیم برای مطالعه انجام می‌دادند، نسل فعلی انجام نمی‌دهند؛ البته در تمام امور این عمق علمی کم شده است و برای اینها به خصوص بیشتر نمایان است.

البته علت اصلی کم شدن علمیت آنها، این است که در حال حاضر کشیش شدن هیچ نوع جاذبه‌ای در اروپا ندارد. بسیاری از کسانی که کشیش می‌شوند در میانه‌ی راه این کار را ترک می‌کنند. مسائلی چون ازدواج نکردن کشیش‌ها یک مشکل است؛ نه به لحاظ جنسی؛ بلکه به این علت که در قدیم و تا چهل سال پیش‌تر، مردم کشیشی را که از او سنی گذشته بود، اداره می‌کردند و همه به کشیش احترام می‌گذاشتند و مثلاً می‌آمدند و خانه‌اش را تمیز می‌کردند و به امورات او رسیدگی می‌کردند؛ ولی اکنون اصولاً این خبرها نیست و فرد کاملاً فراموش می‌شود. به عنوان نمونه این اواخر که سفری به ایتالیا رفته بودم، جویای احوال کشیشی به نام اسکیا وچی - که در شهر فلورانس بود - شدم؛ گفتند: وضعش بسیار خراب است و با این که متمول است و برای خودش زمین و ملک دارد؛ هیچ سورله‌ای (خواهر روحانی به قول خودشان) وجود ندارد که از او حمایت کند و کارهایش را انجام دهد. این کشیش یک پیرمرد هشتاد و چند ساله است. از این نوع مشکلات زیاد است.

۱. مدارس طلبگی مسیحی

این که فرمودید استادهایی که در رشته‌های مذهبی کار می‌کنند بیشتر ضد دین هستند، این نکته‌ی مهمی است؛ آیا این بدین معنا است که تحقیقات آنها جنبه‌ی تخریبی دارد یا فقط معتقد نیستند؟

**مسجد جامعی:** نه معتقد نیستند. البته این مسأله تا حدودی پیچیده است. چون به نظرم علت‌های پیچیده‌ی شخصی نیز دارد. معمولاً انسان‌های برجسته به لحاظ استعدادی که دارند، در این رشته‌ها تحصیل نمی‌کنند. گاه به دلیل مقداری علاقه و یا مقداری بد حادثه، به این رشته‌ها می‌آیند و معمولاً هم اینگونه است که خود، به لحاظ شخصی با موضوع مشکل دارند.

دیگر اینکه در محافل روشنفکری و تحصیل کرده، حداقل در اروپا، آمریکا و آمریکای لاتین این گونه است که ضد دین بودن یک عنوان و افتخار بود. تا دهه‌ی هشتاد قرن بیستم؛ اما اکنون می‌توان گفت که این گونه نیست؛ موضوع دیگر این است که هیچ روشن فکر اروپایی وجود ندارد که موافق دولت حاضر باشد یا حتی تظاهر کند که موافق است و بسیار کم است که کسی چنین حالتی داشته باشد. روشن فکر اروپایی، به اصطلاح، نان فاصله گرفتن از دولت و سیستم‌های حاکم را می‌خورد؛ چون اگر چنین کاری را انجام ندهد فرو می‌ریزد. البته در این شرایط جدید که به قول خودشان فاندامن‌تالیسم اسلامی (بنیادگرایی اسلامی) و اموری از این دست مطرح شده است، مکرر شنیدیم که گفته می‌شود: من مذهبی نیستم؛ اما از آن نظر که باید در مقابل توسعه طلبی مسلمانان - البته از نظر خودشان - کاری انجام داد، ما ایلم از هویت دینی خودمان، یعنی از هویت مسیحی اروپا، دفاع کنیم. البته این بحث مفصلی است که باید در جای خود بررسی شود.

به طور مثال در کنفرانسی که در سال ۱۹۹۵ میلادی در ناپل ایتالیا تشکیل شد و من نیز در آن دعوت بودم، استادی که رئیس دپارتمان علوم سیاسی دانشگاه ناپل بود، گفت: «من مسیحی نیستم اما در مورد رفتار کلیسا در کنفرانس قاهره بسیار ناراحتم که چرا کلیسا با مسلمانان همکاری کرده است». این بیان او در حالی بود که در آن زمان یازده سپتامبر و این مسائل هنوز بوجود نیامده بود. (در کنفرانس قاهره کلیسا با مسلمانان که ما ایرانیان در رأس آن بودیم، همکاری کرد تا سندهایی را که در مورد اخلاق جنسی بود، تغییر دهد و یا تعدیل نماید و چنین هم شد)

رشته‌های مطالعات دینی<sup>۱</sup> در اروپا چندان مورد اقبال نیست؛ البته اکنون کمی بهتر شده است؛ چون آنها احساس کردند که برای اداره کردن بهتر جامعه‌شان به آن نیاز دارند. اما اینکه چگونه نیاز دارند بحث مفصلی است که باید در جای خود گفتگو شود.

این نکته را هم متذکر شوم که مقوله‌ی دین در اروپا با امریکا دو مقوله‌ی متفاوت از هم است؛ امریکایی‌ها در مقایسه با اروپائی‌ها اصولاً مذهبی‌تراند، در حالی که بین مراکز آکادمیک و مردم در آمریکا در این مقوله تفاوتی وجود ندارد. در آمریکا مردم واقعاً علاقه‌مند به دین هستند، اصولاً دین در آنجا بسیار زنده است و بیشترین هزینه‌ی مالی که کشورهای صنعتی برای دین می‌دهند در امریکاست که آن را به صورت تبرعی، یعنی از خودشان و بدون داشتن انتظاری، می‌دهند. اصولاً فضای دینی در اروپا و آمریکا دو مقوله‌ی کاملاً متفاوت از هم می‌باشد و بهتر است این دو با هم مقایسه نشوند.

در مورد مطالعات دینی و به خصوص مطالعات مسیحی که به خودشان مربوط است این گونه نیست. فرض کنید شورای اسقف‌های کاتولیکی - با این که کاتولیک‌ها در آمریکا در اقلیت هستند - به کلیتون نامه می‌نوشتند و او را با لحن تندی مورد مواخذه قرار می‌دادند که چرا بمب ضد نفر تولید می‌کند و چرا فلان کار را انجام می‌دهد؟! در اروپا، حتی در ایتالیا، امکان ندارد شورای اسقف‌ها بخواهد به یک وزیر حرفی بزند. البته اروپای موجود نسبت به ده سال قبل و ده سال قبل نسبت به ده سال قبل‌تر و همچنین ادوار گذشته، قطعاً بی‌دین‌تر است. در این زمان در اروپا کسی به کلیسا نمی‌رود؛ این یک امر بدیهی است و آمار آن نیز موجود است و در این زمینه وضع بسیار نامطلوبی وجود دارد.

**روانپژوهی** فکر می‌کنم با توجه به پاسخ شما، به این نتیجه می‌رسیم که حوزه‌ی آکادمیک با حوزه‌ی روحانیت متفاوت است. آیا چنین نتیجه‌ای درست است؟

**مسجد جامعی:** این سؤال باید در درون خود شکسته و ریزتر شود. با توجه به تصویری که شما دارید و احساسم این است که کم و بیش تصور ایرانی، یعنی تصویری که وضعیت موجود ما از آکادمیسین‌ها و روحانیت دارد، این سؤال به معنای دقیق کلمه، قابل تطبیق

با آن‌ها نیست، تا بتوان پاسخ دقیقی به آن داد؛ ولی کاملاً مشخص است که در برخی از موارد، بلکه در بسیاری از موارد، نوع ورود و خروج یک مقام دینی به بحث‌ها، با نوع آکادمیک متفاوت است؛ چرا که بالاخره آکادمیسین‌های آنها ویژگی‌های خاص خود را دارا هستند.

**(مامتوی)** یعنی در متدولوژی با هم اختلاف دارند؟

**مسجد جامعی:** بله، اصولاً حتی در نحوه‌ی رفتار و حتی نحوه‌ی صحبت و نحوه‌ی استدلال‌شان با یکدیگر متفاوت‌اند. گر چه بستر ذهنی که شما تصور می‌کنید با آنجا متفاوت است؛ اما این تفاوت که مورد نظر شماست، اجمالاً در میان کشیش‌ها وجود دارد. مهم این است که باید تشخیص داد که این کشیش مثلاً وابسته به فرنیسیسکان است یا احیاناً دومینکن است یا مثلاً پدران سفید پوش.

**(مامتوی)** نگرش غربی‌ها به تاریخ اسلام و اساساً اسلام، بیشتر از دریچه‌ی نگرش سنی‌هاست. و این نیز با توجه به اکثریت بودن آنها و تبلیغاتی که دارند، مساله‌ای طبیعی است. چه روش‌هایی برای نشان دادن اسلام شیعی، به مسیحیت مناسب تر است؟ آیا کسی در این مورد کاری انجام داده است؟ به عنوان مثال، کسانی چون؛ محمود مصطفی ایوب که استاد مطالعات اسلامی و ادیان تطبیقی در یکی از دانشگاه‌های آمریکاست، با بازنگری‌هایی در تاریخ اسلام و تحلیل در مورد گزارش‌ها، تاریخ اسلام شیعی را عرضه کرده‌اند.

**مسجد جامعی:** بله، در این جا چند مسأله وجود دارد. اولاً مسیحیت در داخل خود به لحاظ افراد عادی بسیار متکثر است؛ یعنی فرض کنید یک مسیحی کاتولیک هلندی با یک پرتغالی و با یک مکزیکی و نیز با یک فلیپینی یا سریلانکایی واقعاً به لحاظ تصور و توقع و استنباط و حساسیت بسیار متفاوت‌اند. به عنوان نمونه، با این که مسیحی‌ها در سریلانکا کمتر از ده درصد می‌باشند، مکرر از کشیش‌های سریلانکایی می‌شنیدم که می‌گفتند: «از نظر مردم عیب است که به عنوان یک کشیش سریلانکایی، بدون لباس کامل کشیشی - که مثل همان قباها یا لباده روحانیان ماست - در میان مردم ظاهر شوند»؛ در حالی که در

حال حاضر در اروپا، کم و بیش در غیر مراسم رسمی هیچ کشیش یا حتی اسقفی را نمی توان دید که با لباس اصلی بیرون بیاید. حتی سفیرهای واتیکان در تهران، با آن که اسقف یا سراسقفاند، برای ملاقات رسمی نیز با لباس عادی می آیند و تنها یک یقه‌ی کُلاَر - که باصطلاح یقه‌های خاصی است - دارند و الاً هیچ تفاوتی با بقیه ندارند. اما در سریلانکا، کشیش‌ها کاملاً با لباس مخصوص هستند. مثلاً میزان التزام فلیپینی‌ها به مسیحیت چندین برابر یک مسیحی کاتولیک ایتالیایی یا آلمانی است. این‌ها در فضاهای مختلف وجود دارند و صرف این‌که مسیحی کاتولیک‌اند، نشان دهنده‌ی آن نیست که بتوان همه را در یک دسته طبقه بندی کرد تا براساس آن شیعه به آن‌ها معرفی شود و بحث شود که معرفی بهتر باید چگونه باشد.

**(مامتی)** البته طبیعی است کسانی که از مرکز دورترند ممکن است مسیحیتشان با کسانی که در مرکز وجود دارد تفاوت بسیاری داشته باشند؛ مثلاً مسیحیت کشورهای آسیایی با مسیحیت اروپا و غیره

**مسجد جامعی:** نه، اصلاً مساله این نیست که از مرکز دورترند یا نزدیک‌تر، به عنوان مثال، در ایتالیا بی دین ترین کاتولیکها نیز وجود دارند.

**(مامتی)** منظور مسأله‌ی تعبد به آن دین نیست؛ زیرا در اسلام نیز اسلامی که به عنوان مثال در فلیپین یا در چین وجود دارد، گرچه ممکن است با آن چه که ما در ایران داریم یا در عربستان وجود دارد؛ در اصول متفاوت نباشد؛ اما ممکن است در برخی فروع یا رسومات خاصی که دارند متفاوت باشد و تغییراتی نیز در آن به وجود آید.

**مسجد جامعی:** اجمالاً در مورد مسیحیت، تفاوت بیش از اسلام است؛ یعنی تفاوت‌هایی که بین مسیحی‌ها وجود دارد، به هیچ وجه قابل مقایسه با اسلام نیست؛ بلکه به مراتب، بیشتر از تفاوت‌هایی است که بین مسلمانها، با هر تفسیری که در نظر بگیرید، وجود دارد.

**(مامتی)** این تفاوت بیشتر در عمل است یا در اعتقاداتشان نیز تفاوت وجود دارد؟  
**مسجد جامعی:** نه اصلاً در همه چیز متفاوت‌اند؛ یعنی اصلاً دو نوع مسیحی وجود دارد؛

البته به لحاظ اعتقادی اگر قرار باشد چیزی بگویند، همه یک چیز می‌گویند؛ اما مثلاً در دو فضا، دو ذهنیت، دو احساس گناه کردن، دو احساس التزام و اعتقاد به دین داشتن زندگی می‌کنند.

به عنوان مثال، اگر مقداری از کلیسای کاتولیک بیرون بیاییم، یکی از مشکلات کلیسای انگلیکان، کلیسای انگلیکان نیجریه هست. این کلیسا، بزرگترین کلیسای انگلیکان موجود به لحاظ پیروان است؛ یعنی پیروان کلیسای انگلیکان نیجریه، حتی بیش از پیروان کلیسای انگلیکان در خود انگلیس است. کلیسای انگلیکان، به صورت‌های مختلف و در کشورهای مختلف وجود دارد، مثلاً کلیسای انگلیکان انگلیس، کلیسای انگلیکان نیجریه، کلیسای انگلیکان اوگاندا، کلیسای انگلیکان آمریکا و جاهای دیگر. یکی از مشکلات این کلیساها، کلیسای انگلیکان نیجریه است؛ زیرا انگلیکانهای نیجریه بسیار ملتزم و معتقد هستند. در کلیسای انگلیس به عنوان مثال کثیث شدن زن‌ها مجاز است و حتی اسقف شدنشان نیز کم و بیش مجاز است و حتی کلیسا، هم جنس بازی را نیز تقریباً اجازه می‌دهد؛ اما انگلیکانهای نیجریه با همه این موارد مخالف‌اند. بنابراین، این‌ها در همه چیز متفاوت‌اند. در انگلیکان نیجریه، همه چیز را بسیار سفت و سخت رعایت می‌کنند به طوری که گویا انگلیکان‌های زمان ملکه ویکتوریا هستند، اما انگلیکان انگلیس، کم و بیش مانند کلیسای پروتستان، از نوع بسیار باز اروپایی است؛ به طوری که حتی همه چیز را اجازه می‌دهند. بنابراین، آن مقدار که به قایل مربوط است، این تکثر وجود دارد و آن مقدار که به معرفی بر می‌گردد، معمولاً در معرفی توقع داریم که بعداً به آن چه که مورد معرفی واقع شده، معتقد شود. اساساً در حال حاضر دنیا به این صورت نیست. یعنی اگر شما می‌خواهید چیزی را معرفی کنید که پس از آن، شخص به آن چیز معتقد شود، این چیزی نیست که در حال حاضر مورد اقبال باشد.

چون ما اساساً می‌توانیم دو نوع تعریف داشته باشیم: یک نوع تعریف، معرفی با صبر و حوصله و با همه‌ی ظرفیت است؛ اما در آخر توقعمان از طرف مقابل این است که بیاید و حرف ما را قبول کند. نوع دیگر، معرفی به این صورت است که مجموعه‌ای از معارف را در اختیار طرف مقابل می‌گذاریم. بنابراین این‌ها دو رویکرد متفاوت هستند.

**مامتی** یعنی انتخاب با خود شخص است ...

**مسجد جامعی** : نه اینکه انتخاب با خودش باشد ؛ بلکه نوع معرفی متفاوت است . حتی نسبت به معرفی خودمان به اهل سنت نیز این مسأله وجود دارد. یک معرفی به این صورت است که معرفی می کنید و متوقع هستید که طرف مقابل بعد از معرفی ، آن چه را که می گویند بپذیرد. در این جا بخش آخر - که توقع شماست - نوع معرفی شما را شکل می دهد که چگونه مطالب خود را معرفی کنید ؛ یعنی این گونه نیست که نسبت به این موضوع بی تفاوت باشید. اما صورت دیگر معرفی به این صورت است که مجموعه معارفی را که در نزد ما وجود دارد ، به دیگران عرضه کنیم. بنابراین بستگی دارد که شما کدام رویکرد را انتخاب کنید.

**مامتی** آیا وقوع این مطلب تحققاً محال نیست؟

**مسجد جامعی** : نه ، وجود داشته و هنوز نیز وجود دارد.

**مامتی** البته وجود خارجی دارد ؛ اما منظور این است که ما انتظار و توقع آن را

داشته باشیم که طرف مقابل حتما بپذیرد.

**مسجد جامعی** : خیلی ها این گونه هستند ؛ یعنی توقع دارند که از معرّفان بخواهید که طرف مقابل باید به آنچه که می گوئیم معتقد شود ؛ نه این که یک معرفی صرف باشد.

**مامتی** آیا مراکز ، مؤسسات ، شخصیت های خاصی در زمینه معرفی شیعه وارد

شده اند و در این مورد کاری انجام داده اند یا خیر؟

**مسجد جامعی** : در این باره اطلاع زیادی ندارم.

**مامتی** با توجه به آشنایی شما با محیط غرب ، آیا آنها نسبت به شیعه ، دیدگاه و

شناختی دارند یا هنوز ابتدای راه هستند و باید توضیح داد که اساساً شیعه چیست؟ اصولاً

شیعه به عنوان فرقه ای اسلامی که در باره ی آن تأملی داشته باشند مطرح هست یا خیر؟

**مسجد جامعی** : نکته ی مهم در اینجا ، این است که تصور ما این گونه است که هر مقدار

اسلام را بیشتر و بهتر معرفی کنیم به نفع ما است. در این جا چند موضوع باید مورد نظر قرار گیرد: نکته اول این است که این مقدار طالب وجود ندارد. البته اگر در مجموع کل جمعیت اروپا را ۵۰۰ میلیون نفر در نظر بگیریم، بالاخره صدها هزار نفر وجود دارند که طالب باشند؛ اما این مقدار به نسبت کل جمعیت، درصد پایینی است.

نکته دوم که از نکته اول نیز مهم تر است این است که خود من هیچ وقت در جایی که احساس کردم طرف مقابل دشمن است خودمان را معرفی نکرده‌ام؛ چون آن شخص تصمیم خود را گرفته است و با توضیح و دفاع ما نسبت به دین و مذهب مان خوشبین نمی‌گردد. او در نظر دارد که از این توضیح سوء استفاده کند. اشکالی که در ایران وجود دارد این است که همه با خوش بینی برخورد می‌کنند و مثلاً می‌گویند آن شخص می‌خواهد بداند، پس ما نیز باید توضیح دهیم. بله! می‌خواهد بداند و بفهمد اما برای آن که ریشه‌ی ما را بزند. بنابراین اگر سوالی هم کردند به نحوی از پاسخ به آن طرفه رفتیم؛ چون احساس کردم که طرف شرّ است. ما با خوش بینی مسائلی را درباره‌ی خودمان به او می‌گوییم و معمولاً آن گونه که ما دوست داریم، گوش فرا می‌دهند؛ اما نیتشان این است که از این مطالب بر ضد ما استفاده نمایند. به عنوان مثال اگر اختلاف دیدگاه خود با سنیان را در مورد خلفاء به یک دیپلمات بگوییم، نتیجه‌ی خوبی ندارد؛ مگر در شرایطی خاص که مسائلی را در یک کنفرانس بگوییم و او نیز مطالبی را بگوید که نفع متقابل در میان باشد؛ نه اینکه ما مسائل درونیمان را بگوییم و او نه تنها از آن سوء استفاده کند بلکه ریشه ما را نیز بزند. نکته‌ی دیگر این است که ما و نه تنها ما بلکه اساساً همه‌ی مردم جهان، در هر جایی که باشند، عمیقاً تحت تأثیر رسانه‌های گروهی هستند. تصوّر ما از مسائل مختلف و از دیگران در حال حاضر عمیقاً و شدیداً متأثر از مطالبی است که از رسانه‌ها می‌شنویم. مطالبی که از رسانه‌ها می‌شنویم بعضاً شکل سیاسی دارد، البته اشکال دیگری نیز دارد. در آن قسمت که شکل یا بهتر بگوییم بیان سیاسی دارد، بستری غیر سیاسی هم وجود دارد که این دو، تداعی کننده‌ی یکدیگرند. بنابراین آن چه که عملاً در مورد ما و در حال حاضر در مورد مسلمان‌ها وجود دارد، عمیقاً تحت تأثیر مطالبی است که از رسانه‌ها می‌شنوند و تصوّر ایشان بر آن مبنا شکل می‌گیرد و این تصورات متأسفانه در حال حاضر فوق العاده منفی است.



مامت (مات) حتی در میان پژوهشگران شان؟

**مسجد جامعی:** به ترتیب بیان می‌کنم. در این تقسیم بندی خواص نیز در زمره‌ی عوام قرار می‌گیرند؛ یعنی تفاوت جوهری زیادی با یکدیگر پیدا نمی‌کنند؛ چنانچه که در میان ما نیز این گونه است. چرا که بالاخره ما انسانیم و کسی که دانشمند می‌شود، این گونه نیست که به طور کلی از جامعه‌اش جدا شود؛ بلکه تحت تأثیر جریاناتی است که جامعه تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد.

این نه تنها در مورد ما، که در مورد دیگران نیز به همین صورت است. فرض کنید مطالبی که در حال حاضر درباره‌ی چین - که قدرت رو به رشدی است - در رسانه‌های عمومی دنیا منتشر می‌شود، قطعاً ده‌ها مقابل مطالبی است که، دو دهه‌ی قبل در مورد چین مطرح بود. آیا تصویری که در مورد چین وجود دارد، درست است؟ تصویری که درباره‌ی خطر چین وجود دارد، خطر چین به عنوان یک خطر اقتصادی، تجاری، صنعتی و حتی به عنوان یک خطر امنیتی و نظامی. در حال حاضر این متأثر از مجموعه مطالبی است که در رسانه‌ها بیان می‌شود. بنابراین یک عامل بسیار نیرومند و تعیین کننده‌ی در این میان وجود دارد که آن، مسأله‌ی رسانه است.

مشکل دیگر این است که در دنیای موجود، به دلایل مختلف، مسائلی روزمره (سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و بخش‌های دیگر) بسترهای دینی و تفسیرهای دینی خود را می‌طلبند و پیدا می‌کند و اگر پیدا نکند، کسانی هستند که به آن شکل دهند؛ به این صورت که، اگر فلان حادثه اتفاق افتاد به خاطر این جریان ایدئولوژیک است.

درباره‌ی آکادمیسین‌ها و شخصیت‌های دانشگاهی، آن مقداری که برخورد داشتیم و دارم، اکثریتشان در این زمینه، تفاوت جوهری با توده‌ی مردم ندارند، حتی یک مشکل این است که آن‌ها سعی می‌کنند برای حرف‌های رسانه‌ای، محمل‌های تفسیری نیز پیدا کنند که این خود مسأله را مشکل تر می‌کند. مثلاً چنین تحلیل می‌کنند که فلان حادثه به این علت است، حال هرچند هم آن علت اشتباه باشد؛ اما در ذهن او چنین شکل گرفته است که به این علت است. بنابراین، معمولاً از توده‌ی مردم غرض ورزتر می‌شوند؛ چون برای خود ذهنیتی دارند که به مطالبی که می‌شنوند شکل می‌دهند. یک تعداد اقلیت بسیار محدودی وجود دارند که به اعتباری می‌دانند که رسانه یک مشکل است و مطالب آن را با تردید قبول

می‌کنند؛ یعنی اساساً یک نظر انتقادی نسبت به مسموعات و یا مشهورات خود دارند. این‌ها - آن مقداری که برخورد داشتیم - واقعاً یک اقلیت بسیار کوچک‌اند.

**روایتی** آیا این که چقدر شیعه را می‌شناسند به جریانات دو سه دهه‌ی اخیر، مرتبط نیست؟ حداقل با نمود خاصی که شیعه در دنیا پیدا کرده است و به عنوان نمونه فرانسوا توال در کتاب «ژئوپولیتیک شیعه» بدان اشاره می‌کند، به نظر می‌آید که حداقل اگر بحث محاسبات سیاسی و اقتصادی نیز مطرح باشد، باز هم یا منافع سیاسی و یا منافع تجاری و اقتصادی‌شان اقتضا می‌کند که شیعه را به عنوان یک فرقه‌ی جدید و ناشناخته‌ای که در مناطق مهم دنیا حضور دارد بشناسند. به نظر شما آیا این گونه نیست؟

**مسجد جامعی:** مطلبی که شما می‌گویید، مطلب درست و دقیقی است؛ اما موضوعی که گفتم در مورد جوّ عمومی و دانشگاهی‌های عام است. این که شما می‌گویید مربوط به متخصصین ژئوپولیتیک و متخصصین مسائل امنیتی، نظامی، سیاسی و بین‌المللی است. صحبت در مورد ژئوپولیتیک شیعه و تحولاتی که رخ داده و رخ می‌دهد و سهمی که شیعیان در شکل دادن به تحولات منطقه‌ای یا حتی فرا منطقه‌ای دارند، مورد توجه خاصی است که اساساً رشته‌ی آن‌ها تخصصی است.

**روایتی** ولی آیا این نمی‌تواند چنین بار ارزشی داشته باشد که دیگران را تحت تأثیر قرار دهد، به طوری که آن‌ها بتوانند ادامه‌ی کارشان را به این صورت تنظیم کنند که آکادمیسین‌های آنان، روی این خط فکری و روی این شاخه از مطالعات مذهبی<sup>۱</sup> تمرکز و کار کنند و بشناسند که اساساً این فرقه چیست و تفکر او چه تفاوت ماهیتی نسبت به سایر تفکرات دارد؟

**مسجد جامعی:** چرا، این هست؛ ولی آن‌ها با سوء نیت این کار را انجام می‌دهند. این کار برای این نیست که شیعه را بشناسند؛ بلکه برای آن است که این پتانسیل و ظرفیت موجود را بشناسند تا بتوانند آن را مدیریت کنند.

مامتی حتی با سوء نیتشان ؟

**مسجد جامعی** : چرا این هست ؛ ولی در نزد متخصصین آن‌ها، متخصصینی که عمدتاً یا نظامی‌اند یا در زمینه‌های سطح بالای سیاسی کار می‌کنند. نه سیاسی به معنی روزمره؛ بلکه تئوریسین‌های سیاسی ، یا تئوریسین‌هایی که مربوط به مسائل منطقه‌ای هستند. این‌ها تنها مربوط به سطوح بالاست و آن‌ها نیز به هیچ عنوان حسن نیت ندارند. بلکه از نظر آن‌ها مساله این است که این مشکل را بشناسند و بدانند که چگونه باید با آن رفتار کنند.

مامتی پس باید این ارزش را داشته باشد که برای آن سرمایه گذاری آکادمیک کنند یا رشته و دروس تحقیقاتی در این مورد ایجاد کنند. همان طور که اکنون به عنوان نمونه در دانشگاه عبری اورشلیم دپارتمان مفصل شیعه شناسی وجود دارد.

**مسجد جامعی** : بله ، این بستگی دارد که رویکرد ما چگونه باشد. چون در این صورت دیگر مسأله ، مسأله تبلیغی و دینی نیست ؛ بلکه یک مسأله ملی و حتی می‌توان گفت که به اعتباری در سطح فراملی است. بستگی دارد که ما سیاستمان در قبال کسانی که در این سطح هستند و عمدتاً بلکه کلاً نیز دشمن ما هستند ، در آن قسمت که مربوط به معرفی تشیع است، باید چگونه باشد. در این صورت دیگر بحث دینی نیست که ما بخواهیم اینجا بحث کنیم.

مامتی بله ، بحث دینی نیست ولی آیا باز هم نمی‌تواند بستری باشد که در خلال آن ، صرف نظر از رویکرد سیاسی ، شیعه به عده ای معرفی می‌شود. مثلاً اتان کولبرگ تخصصاً شیعه شناس است و تحقیقاتی که در دانشگاه عبری اورشلیم انجام می‌دهد و تزهایی که دانشجویان زیر نظر او دفاع می‌کنند ، برای شاگردهای ایشان می‌تواند به نوعی معرفی شیعه باشد ؛ گرچه ممکن است رویکرد آن در سطح بالا و هدف نهایی و غایی آن ، سیاسی باشد.

**مسجد جامعی** : این سؤال باید بسیار دقیق مورد بررسی قرار گیرد و مسائل ایجابی و سلبی آن روشن شود. مضافاً که باید سیاست کلی ما در این زمینه که زمینه‌ی بسیار بسیار حساسی است ، روشن گردد. بنابراین نمی‌توان بدون مبنا به این سؤال جواب داد. باید دید

که چه مبانیی را پذیرفته‌ایم و می‌خواهیم چه رویکردی به لحاظ ملی یا حتی به لحاظ دینی داشته باشیم.

**والله اعلم** پس یعنی با بی طرفی سیاسی به این معنا که فرض کنید مثلاً کسی آکادمیسین محض باشد، به نظر شما نمی‌شود به این مساله پرداخت...؟

**مسجد جامعی**: نه نمی‌شود؛ چون اولاً آن‌ها آکادمیسن به معنای محض نیستند و چنانچه به فرض نیز باشند، دیگران، یعنی کسانی که استراتژیست هستند، از تخصصشان استفاده می‌کنند. تخصص آنها تخصصی نیست که شخص برود و در کتابخانه تحقیق کند و پژوهش او به عنوان تحقیق تاریخی یا تحقیق معاصر و فقط به عنوان یک تحقیق، در آرشیو قرار گیرد؛ بلکه پژوهش او تحقیقی است که مورد استفاده‌های دیگر قرار می‌گیرد.

**والله اعلم** بنابراین تحقیقات آن‌ها دولایه ای است که لایه‌ی بیرونی آن تحقیق صرف است ولی لایه‌ی داخلی آن این است که از این تحقیق استفاده شود.

**مسجد جامعی**: همین است؛ ولی این که در قبال این افراد چه سیاستی و چه روشی در مورد معرفی شیعه و به اصطلاح بیان معارف شیعه داشته باشیم، چیزی است که در سطح دیگری باید در مورد آن تصمیم گیری شود. در واقع مسأله تنها مسأله‌ی دینی نیست که ما وظیفه داریم شیعه را تبیین کنیم؛ بلکه هنگامی که مسأله در مورد دشمنانمان است، قدری قابل تأمل می‌شود. ممکن است به این نتیجه برسیم که باز هم باید بیان بکنیم؛ ولی نمی‌توانیم از همان ابتدا، مانند یک مخاطب بی طرفی در نظر می‌گیریم که می‌خواهیم برایش بیان کنیم، بلکه لازم است مبانی را تعریف و مشخص و سپس اقدام کنیم.

**والله اعلم** این گونه به نظر می‌آید که بعضی از آنها مغرض نیستند بلکه بی طرف‌اند؛ مگر آن که سیاستمداران کلان‌شان از آن‌ها بخواهند؛ آیا شما این را تأیید می‌کنید یا خیر؟

**مسجد جامعی**: حقیقت این است که دین را به کسی می‌توان تبلیغ کرد که مایل به شنیدن باشد و نیاز به این داشته باشد که بالأخره عقیده‌ای را اتخاذ و قبول کند. زمان ما اصولاً چنین زمانی نیست؛ چراکه اصولاً روح دینی در آن، حداقل در چارچوب اروپا ضعیف

است. البته ممکن است خیلی‌ها نظر متفاوتی با من داشته باشند. من در مجموع بیان می‌کنم و الا در جامعه‌ی پانصد میلیونی کنونی در مجموعه‌ی اروپا و در اتحادیه‌ی اروپا، کم و بیش می‌توان صدها هزار و یا شاید میلیون‌ها نفر را نشان داد که عکس این مطلب که بیان می‌کنم باشند؛ ولی با توجه به فضای کلی که در اروپا حاکم است صحبت می‌کنم. نظر من این است که مواردی که وجود دارد را نمی‌توان تعمیم داد. قطعاً کسانی هستند که مایلند؛ یعنی به دنبال دین هستند، نه فقط دین اسلام؛ بلکه به طور کلی به دنبال چیزی فراتر از زندگی روزمره هستند. این را کاملاً قبول دارم. و باز نیز کسانی هستند که به دنبال اسلام هستند و باز نیز در بین آن‌ها کسانی هستند که روحشان با آنچه که ما به عنوان معارف اهل بیت تعبیر می‌کنیم، سنخیت بیشتری دارد و بهتر اشباع می‌شود؛ اما بالاخره نسبتشان خیلی کم است. بنابراین باید اهلش را پیدا کرد و به آنها عرضه کرد.

**سؤال دیگری که به ذهن می‌رسد این است که با در نظر داشتن پیش فرض‌هایی که مطرح کرده‌اید، در طرح گفتمان مشترک، استفاده از ادبیات اثبات حقایق بهتر است یا ادبیات فراهم کردن زمینه‌ی فهم صحیح؟**

**مسجد جامعی:** این مسأله کیفیت ثابتی ندارد و واقعاً نوع کاری که به عنوان نوع بیان خود باید در نظر گرفت، به عدد انفس خلائق متفاوت است.

محققین‌شان که اکثریت قریب به اتفاق، شیطنت دارند و این گونه نیست که با حرف ما هدایت شوند. چون اصلاً پژوهش، شغل آن‌ها است و اگر قرار باشد که آنچه را که در مورد آن تحقیق می‌کند، مخصوصاً اسلام را، بپذیرد، اصولاً همه چیز را از دست می‌دهد. چنین افرادی اساساً شغل و درآمدشان در همین است که اگر ضداسلام نیستند؛ لاقلاً در هنگام اطلاع از اسلام و تبیین آن، نسبت به اسلام بی تفاوت باشند. یعنی در این زمان اگر کسی که متخصص مسائل اسلامی است، قرار باشد به اسلام بد نگوید اساساً جایگاهش از دست می‌دهد. به عنوان نمونه در کنفرانسی با عنوان "Translating God" در ایرلند، که در آن مجموعه متخصصین مذهبی و تنولوگ‌های اتحادیه اروپا بودند، یک سخنران از جمهوری چک به نام Frantisek Stech - که بسیار خوب هم صحبت کرد - در بخش سؤال و جواب (نه در متن سخنرانی) می‌گفت: ما (جمهوری چک) لائیک‌ترین کشور اروپا

هستیم و در برنامه ای در مورد تروریسم اسلامی (به تعبیر خودش) که افراد مختلف بودند، از من نیز به عنوان متخصص دین اسلام شناس برای سخنرانی دعوت کردند. در آن جا گفتیم که بالاخره اسلام دین بزرگی است و افراد زیادی به این دین معتقدند و در حال حاضر تعداد قابل توجهی مهاجر مسلمان داریم. به دنبال آن، هم در آن مصاحبه‌ی تلویزیونی و هم در مقالات، از من انتقاد کردند که فالانی فاندمنتالیست شده است و نماینده‌ی مسلمان‌هاست و از مسلمان‌ها پول گرفته است.

**سؤال و جواب** یکی از سؤالاتی که در بحث گفتمان مشترک مطرح می‌شود این است که منافع احتمالی در رابطه با واتیکان برای دور کردن شیعه از چهره‌ی اسلام خشن و نشان دادن چهره‌ای موجه از تشیع، چیست؟

**مسجد جامعی:** واقعیت این است که ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که عمیقاً تحت تأثیر رسانه است و نیز تحت تأثیر اقداماتی است که دارای بازخورد رسانه‌ای و نتیجه‌ی رسانه‌ای است. با توجه به شرایطی که در حال حاضر به طور کلی برای افکار عمومی دنیا به ویژه در رسانه‌ها درباره‌ی اسلام و در مورد تشیع وجود دارد و نیز با توجه به مسائلی که مخصوصاً در سال‌های اخیر، دقیقاً در مورد آن چه که دیگران به عنوان بدرفتاری مسلمان‌ها با اقلیت‌های موجود در کشور اسلامی بیان می‌کنند، واقعیت این است که در دنیای امروز حداقل در میان غیرمسلمان‌ها چنین گفته می‌شود که مسلمان‌ها با اقلیت‌های دینی و به ویژه مسیحی‌ها، بدرفتاری می‌کنند و کسانی که بخواهند از این مطلب سوءاستفاده کنند، سوءاستفاده‌ی زیادی می‌کنند. این که در عراق صدها هزار نفر مسلمان شیعه و سنی کشته شدند در نظر آن‌ها مسأله‌ای نبود. البته ما نیز واقعاً برای مسیحیانی که کشته شدند متأسفیم؛ اما کسی که بخواهد، این گونه از آن سوءاستفاده می‌کند. گرچه مقامات سیاسی و مذهبی عراق و نیز مقامات سیاسی و مذهبی ایران، همه کشته شدن تعدادی از مسیحیان را نیز واقعاً محکوم کردند؛ ولی آن‌ها این را نمونه‌ای از این بدرفتاری معرفی می‌کنند و در مورد آن در سطح بین‌المللی بزرگ نمایی می‌کنند.

واتیکان بزرگ‌ترین مرکزیت دینی غیرمسلمان در دنیا است. اگر مجموع اسلام را کنار بگذاریم، اقلیت‌های دیگری نیز مانند بودائی‌ها یا هندوها و یا حتی ادیان کوچک‌تر نیز

وجود دارند؛ ولی عملاً بزرگ‌ترین مرکز دینی دنیا، منهای جهان اسلام، واتیکان است. واقعیت این است که با توجه به مسائلی که گفته شد و با توجه به این که ایران با همه‌ی سوابق تاریخی و تمدنی و اسلامی اش و با توجه به این که ما یک نظام اسلامی هستیم و کشوری هستیم که به اسلامیتمان بیش از کشورهای دیگر تأکید داریم، صرف این که ایران رابطه‌ای محترمانه، فعال، متوازن و متقابل به معنای درست کلمه با واتیکان - که بزرگ‌ترین مرکزیت دینی غیرمسلمان دنیا است - داشته باشد، در زدودن تبلیغاتی که به ویژه برضد ماست بسیار مؤثر است و بسیاری از تبلیغات را به طور طبیعی خنثی می‌کند.

**مأمور** در مورد پیشینه‌ای که آن‌ها می‌توانند در مورد شیعه تصور کنند؛ بدین معنا که یک مستشرق در مطالعه‌ی تاریخی شیعه، ممکن است شیعه را از همان ابتدای تاریخ اسلام به عنوان یک Sect و فرقه‌ای معترض بداند که همیشه به نحوی با اکثریت در تعارض همواره با آن درگیر بوده و ساز مخالف می‌زده است. این را چگونه می‌توان تصحیح کرد؟

**مسجد جامعی:** در این جا مثال می‌زنم. ما در دوره‌ی صفویه مخصوصاً هم در اوایل این دوره و هم در اواسط آن، البته در اواخر آن کمتر، به طور کلی رابطه‌ی فعالی با اروپا داشتیم؛ به خصوص با اسپانیا، پرتغال، جمهوری‌های موجود در ایتالیا به عنوان نمونه به خصوص با جنوا و همچنین با دربار پاپ در رم (چون در آن زمان، موقعیت پاپ بیش از پاپ فعلی بود، یعنی پادشاه و حاکم قسمت‌های مرکزی ایتالیا بود که شهر رم مرکز آن بود)، همچنین در میان کشورهای اروپایی تا اندازه‌ای با فرانسه و تا اندازه‌ای نیز با لهستان. خلاصه این که باید بگوییم که آنها با توجه به مصالح و منافعشان به شیعه توجه دارند.

**مأمور** یعنی همان آمدن میسیونرها به ایران؟

**مسجد جامعی:** نه فقط در چارچوب آمدن میسیونرها؛ بلکه اصلاً مکاتبات مفصلی میان پاپ و پادشاهان صفوی رد و بدل می‌شد و سفرایی بین دو دربار پیام می‌آوردند و پیام می‌بردند. این به دلیل رقابتی بود که با عثمانی‌ها داشتند و رقابتی که ما با آنها داشتیم. به لحاظ منطقی، در آن شرایط احساس می‌کردند ایران قدرتی است و واقعاً هم قدرتی بود

و به همین دلیل مایل بودند که با ایران رابطه داشته باشند. این مطالبی که درباره‌ی شیعه و معترض بودن او و مانند آن بیان شد، ممکن است در تحقیقات یک یا چند مستشرق، یادآوری شده باشد؛ اما رویکرد کلی که بر اساس آن به ایران می‌نگریستند، رویکردی در چارچوب منافع ملی و منافع کلانشان بود و در آن این موضوع، با این تفصیلی که بیان شد، اصولاً در ذهنشان وجود نداشت. در واقع ما در ایران مسائل را بسیار ایدئولوژیک می‌بینیم؛ یعنی سعی می‌کنیم برای هر مسأله‌ای یک محمل دینی یا کلامی بیان کنیم؛ ولی عملاً این گونه نیست. یعنی کسانی که بسیار مایل بودند با ایران دوره‌ی صفوی مرتبط باشند و مکاتباتشان که خود بهترین سند است نیز واقعا حاکی از آن است که اصلاً این مطالب در ذهنشان وجود نداشته است. بنابراین نباید تحقیق یک سرشناس یا جهانگردی که احیاناً به ایران آمد و چیزهایی را درباره‌ی شیعه دریافت را به این که کل نظام تصمیم‌گیری و نظام سیاسی چنین تصویری داشته است تعمیم داد.

**ماتر** البته به نظر می‌آید این که شما فرمودید، در مورد شرق شناسی که به ایران می‌آید و سیاحت و بازدید می‌کند می‌تواند صحیح باشد؛ اما در مورد مستشرقی که تنها در مراکز تحقیقاتی و کتاب‌خانه‌های غرب می‌نشینند و با تورق منابع و دیدن متون اولیه، به این نتیجه می‌رسد چطور؟

**مسجد جامعی:** چرا این درست است و این را قبول دارم. خانم شرق شناسی در ایتالیا به نام خانم ماری اسکارچیا - که البته ایران شناس نیز هست و شوهرش از خودش قوی تر و شرق شناس معروف تری است - می‌گفت من اصالتاً اهل ایالت تری هستم و ظاهراً پدر یا پدربزرگ او به ایتالیا مهاجرت کرده بود. تری پست یک ایالت ایتالیایی بود که در جنگ جهانی اول از ایتالیا جدا شد و ضمیمه‌ی یوگسلاوی آن زمان شد. یعنی ذاتاً ایتالیایی است؛ اما آن بخش از ایتالیا که از ایتالیا تجزیه شد. این که نقل می‌کنم، عین حرف ایشان است که می‌گفت من احساس اقلیت بودن می‌کنم و اصلاً اقلیت‌ها را دوست دارم و به همین علت شیعه را نیز دوست دارم؛ چون اقلیت‌اند.

یعنی واقع مطلب این است که مواردی که بیان شد، هر کدام به یک دلیل خاصی، چه عاطفی و چه کاری و یا امثال این‌ها، به عنوان مثال به ادبیات فارسی - که حقیقتاً یکی از



مهم ترین ادبیات دنیای کلاسیک است - علاقمند و سپس از این طریق ، به نوعی نیز، به شیعه علاقمند شدند. بنابراین ، نمی توان مسائل را از چارچوب خودشان ، به فضاهای دیگر تسری داد. فضاهایی که در باره ی ایران ، حتی در گذشته ، برای ارتباط یا عدم ارتباط، تصمیم سیاسی می گرفتند ، تابع منطق سیاسی و ژئوپولیتیکی خود بوده است نه تابع این مسائل.

**(ماتمی)** با فرض این که همان طور که بیان فرمودید باید اهلش را پیدا کرد ، عرضه ی تعالیم اهل بیت ، بدون آن که وارد بحثهای جدلی شود چگونه و با چه کیفیت مطلوب تر است؟

**مسجد جامعی:** این سؤال ، سؤال خوبی است. بهترینش - آن مقدار که تجربه دارم - قسمت های باطنی ماست. مثلاً ادعیه ی ما یکی از بهترین هاست. یعنی واقعاً با توجه به تجربه ام ، اگر ادعیه ی ما به خوبی و متناسب با همه ی ویژگی های آن از فصاحت و بلاغت و مفاهیم ، به زبانهای دیگر ترجمه شود ، برای هر انسان متفکر و فراتر از انسان های عادی و روزمره که می فهمد و درک می کند فوق العاده جذابیت دارد. چون متأسفانه زمان ما زمانی است که مردم را بسیار روزمره و عادی بارآورده است.

**(ماتمی)** ما در غرب با سه دسته مواجه ایم : شیعیانی که در غرب به دنیا آمدند و در آن محیط رشد کردند؛ اما به هیچ وجه تجربه ی حضور در کشورهای اسلامی را ندارند؛ مسلمانان سنی غربی در محیطی مسیحی که فکر می کنم با سنی های کشورهای عربی و متفاوت اند و دسته سوم مسیحیان غرب. البته فعلاً به دسته های دیگر مانند لائیک ها و ... کاری نداریم. سؤالی که ممکن است مطرح شود این است که شیعیانی که اکنون در غرب اند چگونه می توانند در آن فضا بر اعتقادات خود پای بند بمانند و چگونه می توان نگاه مسلمان هایی را که در غرب اند نسبت به شیعه و ائمه ی شیعه تعدیل کرد به این صورت که بالاخره در غرب چیزی به نام حضرت محمد ﷺ ، پیامبر اسلام ، مطرح است؛ آیا می شود ائمه هم در کنار پیامبر به عنوان شخصیت هایی برجسته مطرح شوند؟ و اگر ممکن است چه راههایی وجود دارد که ائمه ی شیعه را بشناسند؟ در جلسه ی گذشته بحثی مطرح شد که برای عرضه ی مطلوب تر تعالیم اهل بیت ﷺ ، بدون وارد شدن

به بحث‌های جدلی، استفاده از امور باطنی شیعه مانند ادعیه، مناسب تر است. توضیح بیشتر در این مورد می‌تواند مدخل مناسبی برای پی‌گیری بحث باشد.

**مسجد جامعی:** اگر بخواهم به صورت دسته بندی و طبقه بندی شده عرض کنم، مطلب اول این است که اجمالاً و اصولاً سبک زندگی و به خصوص نوع تأمین‌هایی که برای مردم غرب وجود دارد، به صورتی است که شخص از زمانی که متولد می‌شود تا آخر عمر، یک زندگی تعریف شده و تأمین شده‌ای دارد؛ یعنی علی‌رغم همه‌ی مشکلات بیست سال اخیر و به ویژه ده سال اخیر برای بیکاری و نگرانی و دلواپسی در مورد بیکاری، باز هم این مطلب وجود دارد. مخصوصاً می‌توان گفت که در طی دهه‌ی هفتاد و هشتاد به بعد، به ویژه در بخش‌های پیشرفته‌تر و شمالی اروپا چنین بوده است (حتی این حرف در هلند به طور کامل صادق است). در حال حاضر حتی در مورد بخش‌های جنوبی اروپا هم به این صورت است و معمولاً یک زندگی تأمین شده و با امنیت به معنای عام کلمه دارند. بنابراین، این نوع زندگی، اصولاً به لحاظ روانی و اخلاقی و روحی فرد را در شرایطی قرار می‌دهد که به فکر مسائل دینی نیستند.

البته در گذشته، یعنی مثلاً پنجاه سال پیش یا قبل از جنگ دوم جهانی، این تأمین‌های اجتماعی و به قول خودشان Social Security به معنی عام کلمه وجود نداشت و بر همین اساس تمایلات دینی آن زمان با تمایلاتی که در نزد ما وجود دارد، شباهت‌های زیادی داشت.

به طور مثال مکرراً در زمان مأموریت‌م به شهر ناپل رفتم. در یکی از این مأموریت‌ها از من دعوت کردند تا از آرامگاه یکی از این پادریوها که راهب و کشیش بسیار برجسته‌ای بود، دیدن کنم. معروف بود که نذر برای او بسیار مجرب است و نذورات زیادی برای وجود داشت؛ مثلاً کسی که کبش ناراحت بود، یک کبک طلایی به شکل کبک و یا کسی که قلبش ناراحت بود، یک قلب طلایی به شکل قلب برای او نذر می‌کرد. فضای مذهبی که در آن جا احساس کردم، بسیار شبیه فضا و تصورات و تعلقات مذهبی که معمولاً توده‌ی مردم ما دارند بود و در مجموع بسیار شبیه و نزدیک به ما بود. این فضا متعلق به آن زمان بود. البته ناپل یک شهر عقب مانده‌ای در ایتالیا بود و اصلاً ایتالیا یک کشور نسبتاً ناپیشرفته‌ای نسبت به غرب یا شمال اروپا است. اما واقع مطلب این است که در حال حاضر

حتی در خود ناپل هم این فضای پنجاه سال پیش ترش به طور کم و کیف کاملاً متفاوت شده است.

بنابراین، برای اکثریت مطلق غرب، اصولاً روح مذهبی و نیاز به دین به آن شکلی که ما تصور می‌کنیم مطرح نیست و در حال حاضر یا وجود ندارد و یا فوق العاده کم رنگ است. البته در ایران خلاف این نظری که بیان کردم معروف است. منظور از فضای مذهبی این است که شخص با کمترین مشکل و حادثه‌ای در زندگی، به سرعت به یاد خدا و در واقع مقدسینی که نزد آنها مقدس و مقرب هستند بیافتد. این شرایط در حال حاضر دیگر وجود ندارد و واقعیت مطلب به این صورت است.

نکته سوم این است که در حال حاضر نسبت به اسلام به معنی عام کلمه اش، بدبینی سنگینی وجود دارد. اگر بخواهیم از همه‌ی این‌ها معدل بگیریم، کسانی که گوش شنوایی برای حرف‌های ما دارند، چه به عنوان مسلمان و چه به عنوان شیعه، در نهایت تعداد زیادی نیستند و در واقع مطلب کم هستند و آن مقداری هم که کمند، عموماً افرادی هستند با انگیزه‌ی خاص.

در حال حاضر در آن جا، کسی که علاقه مند به اسلام و تشیع باشد، فرد عادی نیست؛ بلکه فردی است که با توجه به مجموع جهات، با انتخاب و با وجود همه عناصر منفی‌ای که در جامعه اش به طور طبیعی نسبت به اسلام وجود دارد، باز هم می‌خواهد در مورد اسلام تحقیق کند و از اسلام بداند. بنابراین چنین نیست که ما یک مخاطب عامی داشته باشیم و بخواهیم برای او صحبت و حرف خود را بیان کنیم. البته نه این که برای او تبلیغ کنیم که بیاید دین ما را بپذیرد؛ بلکه حرف خود را بیان کنیم.

من معتقد نیستم که ما مخاطبان عامی داریم. ممکن است به دلایل سیاسی مایل باشند حرف را بشنوند اما نه به دلایل دینی. مثلاً می‌خواهند ببینند که به تعبیر آنها چرا اقلیت‌های دینی در کشورهای اسلامی بدون امنیت هستند و در هر لحظه ممکن است حادثه‌ای برایشان به وجود آید (البته حرف آن‌ها را نقل می‌کنم). یا این که چرا این گونه شده است که گروه‌هایی از مسلمان‌ها، به بیان آن‌ها فاندامن‌تالیست هستند به طوری که حتی حاضراند خودشان را در بین مردم منفجر کنند؟ و مسائل دیگری مثل حقوق زنان، آزادی‌های فردی، عدم توسعه صنعتی، اقتصادی و اجتماعی در جهان مسلمان و این نوع سؤال‌ها یا چیزهای

دیگری که لازم نیست آن‌ها را بشمارم. اما از نظر من در مورد این که ذات اسلام را به عنوان یک دین بفهمند و بشناسند، مخاطب عام وجود ندارد؛ بلکه افراد خاصی در این رابطه وجود دارند. حال برای این افراد خاص باید مسائل را متناسب با شرایط - که در واقع این شرایط هم بسیار متکثر است و بستگی به خود آن فرد دارد - بیان کرد.

ولی عموماً رویکردهای معنوی درونی که به ویژه در شیعه فوق العاده قوی است، کم و بیش از بعضی نظر مشترک ترین عاملی است که می‌تواند برای این افراد نخبه جالب باشد.

**راه‌رویی** برخی عناصر اعتقادی و کلامی مشترک میان تشیع و مسیحیت وجود دارد که می‌تواند موضوع مطالعات تطبیقی و نقطه‌ی آغاز برای کار باشد. موارد مشترکی مانند بحث شفاعت، رجعت (البته با اختلافاتی در آن دارند) یا حکومت مؤمنان در آخرالزمان و مهدویت و مسیانسیم و ...؛ به نظر شما آیا موارد دیگری نیز برای گفتن مشترک بین شیعه و مسیحیت وجود دارد؟

**مسجد جامعی:** اصولاً یک تفاوت تئولوژیکی و الاهیاتی بین ما و آن‌ها وجود دارد. ما سلسله مسائلی داریم چون کتاب وحی - که مجموعه‌ی بین دفتین و ثابت است - و نیز عناصری مانند کعبه - که یک اصل ثابت است و برای خود احکامی دارد - و اصولاً یک دین ثابت، یعنی اسلام - که یک سلسله عناصر مشخص ثابت دارد و در طول زمان گسترش می‌یابد و براساس یک سلسله معیارهای فقهی و و اجتهادی، قابل تطبیق با شرایط مختلف است ولی یک سلسله اصول ثابتی در آن وجود دارد. در اسلام آن چه که حجیت دارد همین اصول ثابت و تطبیق دادن آن‌ها با توجه به ضوابط فقهی و کلامی است. در مسیحیت اصلاً به این صورت نیست. یعنی اولاً، اصولی ثابت به این معنی که ما تصور و اعتقاد داریم، وجود ندارد و اصولاً بین دفتین به معنی چیز ثابت وجود ندارد. اساساً معنی وحی و کتاب آسمانی و اعتقاد به آن با ما متفاوت است.

به طور خلاصه، مسیحیت چیزی است که در هر مقطع زمانی، جامعه مؤمنان به آن معتقد است؛ یعنی چیز ثابتی نیست که گسترش پیدا می‌کند. البته مطمئناً چیزهای ثابتی در طول این دو هزار سال وجود داشته و در آینده وجود خواهد داشت؛ ولی این مفهوم ثابت بودن، غیر از اسلام است. مسیحیت یعنی آن چه که اجماع مؤمنان - که پاپ به عنوان رهبر این

مجموعه و در رأس آن است و به قول خودشان یک نوع معصومیت یا *Infallibility*، البته آن گونه که خودشان تفسیر می‌کنند دارد - بدان اعتقاد دارد. آن چه که اعتبار و حجیت دارد حرف این‌هاست؛ نه این که از گذشته چنین یا چنان می‌گفتند.

در حال حاضر در مسیحیت، این عناصری که در سؤال مطرح شده، فوق‌العاده کم‌رنگ است و اگر هم وجود دارد، یک سلسله بحث‌های تتولوژیکی مربوط به تاریخ گذشته است. اصلاً تاریخ مندی هم در نزد ما و آن‌ها متفاوت است. به عنوان مثال - البته شاید مثال خوبی نباشد ولی آن را عرض می‌کنم - ما فلسفه‌ی ابن سینا یا سهروردی و یا ملاصدرا را می‌خوانیم، به این اعتبار که این واقعیت و درست و به اعتباری، حقیقت است؛ ولی یک غربی حتی اقوال بزرگان فلسفه اش مانند کانت را به اعتبار این که بخشی از تاریخ تفکر است، فراموش می‌گیرد. یعنی او یک نگاه تاریخی دارد؛ درحالی که ما یک نگاه حقانیتی و صحیح بودن داریم و اصولاً نوع نگاه ما و آن‌ها نسبت به مسائل متافیزیکی به معنی عام کلمه، متفاوت است؛ به این صورت که در آن جا تاریخ‌مند است؛ اما در نزد ما تاریخ‌مند نیست.

در حال حاضر در مسیحیت کاتولیک موجود، به رغم این که رهبر این کلیسا یکی از تتولوگ‌های بزرگ قرن بیستم و احتمالاً قرن بیست و یکم است و یک فرد کاملاً متخصص مسائل الهیاتی است و به لحاظ الهیاتی یکی از باسوادترین پاپ‌ها در طول تاریخ است - چون پاپ قبلی تتولوگ نبود - اما در سیستم اعتقادی فعال مسیحیت کاتولیک موجود، این مطالبی که در سؤال مطرح شد، وجود ندارد و اصلاً نگاه به مسائل، از این دریچه‌ها نیست. گرچه منکر این نیستیم که در گذشته این مطالب وجود داشت.

بنابراین، این مطالب می‌تواند مورد علاقه‌ی تعدادی از کسانی باشد که گرایش‌های تاریخی دارند یا به مطالعات گذشته گرایش دارند. همان طور که ممکن است شخصی به نسخه‌های خطی علاقه مند باشد، ممکن است کسی علاقه مند به یافتن این مطلب باشد که عنوانی که در سؤال مطرح شد، به عنوان مثال در قرن چهاردهم میلادی یا در قرن هفتم میلادی چگونه بوده است.

به طور خلاصه، مفهوم دین در نزد ما امر ثابتی است که باید به آن معتقد باشیم ولی در مورد آنها مفهوم دین همان اموری است که در هر مقطع زمانی اجماع مومنان به آن امور

معترف و آن را پذیرفته‌اند. اصولاً مفهوم دین با زمان مند بودن دین بسیار متفاوت است. در آنجا کلیسا به معنای جماعت مومنان است و به همین دلیل نحوه‌ی تاریخ ما و اصولاً همه چیز ما با آنها متفاوت است. ما کتاب‌های گذشتگانمان را نه به لحاظ فلسفی؛ بلکه برای اینکه حرفهایشان را بفهمیم، می‌خوانیم؛ چون اجمالاً آن را حق یا تا حدودی حق می‌دانیم؛ اما آنها کتاب‌های گذشتگانمان را فقط به عنوان تاریخ می‌خوانند.

**میلناریسم** حتی در مورد بحث‌هایی چون موعودگرایی یا هزاره‌گرایی (Millenarianism)؟ چون به نظر می‌آید با این سر و صداهایی که اکنون در دنیا به راه انداخته‌اند، در این مورد خاص چنین نباشد.

**مسجد جامعی**: فرقی ندارد. حتی در این مورد خاص. چون این مربوط به پروتستان‌های نوع آمریکایی است و به کاتولیک‌ها مربوط نیست. صحبت من در چارچوب آئین کاتولیک است. بحث پروتستان‌ها، بحث دیگری است و همه‌ی مسیحی‌ها نیز کاتولیک نیستند. به همین علت، همیشه در گفتگویی که مایلند با مسلمان‌ها - چه با ما و چه با دیگران - داشته باشند، تمایلشان و بلکه بیش از تمایل، خواستشان این است که مطالب مورد گفتگو، ناظر به مسیحیت موجود و واقعیت‌های موجود آن باشد. به عنوان مثال موضوع جوانان، موضوع زنان، موضوع اقلیت‌ها، موضوع اخلاق جنسی، موضوع دین و جامعه، حتی موضوع سیاست و جامعه (البته سیاست و جامعه در بستری متفاوت از آن چه که ما می‌فهمیم)، موضوع احترام انسانی، حقوق انسان، کرامت انسانی، مسائل محیط زیست، اخلاق زیستی<sup>۱</sup>، مرگ شیرین، سقط جنین، بحث ژنتیک و مسائل اخلاقی که می‌تواند از آن متأثر شود؛ یعنی رابطه اخلاق و ژنتیک (البته نه با رویکرد دینی و تئولوژیکی به عنوان خاص، بلکه بیشتر با رویکرد اخلاقی به معنای عام کلمه).

بنابراین، مباحثی که در سؤال مطرح شد، در چارچوب مسیحیت کاتولیک موجود و در حوزه‌ی فعال اعتقادی آن نیست. البته نباید اشتباه شود که منکر آن شدند؛ بلکه در حوزه‌ی فعال اعتقادی آنان نیست که بتواند مورد بحث و گفتگو باشد و این نیز یکی از تفاوت‌های

دیگر ما با آن‌هاست. در تشیع کم و بیش مسائل مختلفی که در مجموعه‌ی اعتقادات شیعه در طول تاریخ وجود داشت و در سطح زمان ما نیز وجود دارد؛ اما در نزد آن‌ها این گونه نیست که همه چیز در حوزه‌ی فعال اعتقادی قرار گیرد.

**مامتی** در مسیحیت برای پاپ و نیز برخی از افراد دیگر مانند کاتبان کتاب مقدس، بحث عصمت مطرح است؛ به این صورت که کاتبان در نوشتن انجیل‌ها، تحت اشراف روح القدس عصمت داشتند و به همین دلیل هم، این متون قابل قبول است. البته پروتستان‌ها حداقل برای پاپ، عصمتی قائل نیستند. دقیقاً تفاوت میان عصمت آن‌ها با عصمتی که ما درباره‌ی حجت‌های الهی معتقدیم، چیست؟

**مسجد جامعی:** بله، در واقع این موضوع در گروه‌های مختلف مسیحی و در طول زمان، متعدد و متکثر بوده و هست. مثلاً هنوز هم ارتدوکس‌ها تصویری که از انجیل دارند، کم و بیش شبیه تصور ما نسبت به قرآن است.

**مامتی** آیا نسبت ارتدوکس‌ها در مسیحیت کم است؟

**مسجد جامعی:** نه کم نیستند؛ بلکه حدود چهارصد میلیون نفر هستند. در همین کنفرانسی که در ماه جون اخیر در ایرلند برگزار شده بود، من تقریباً تنها مسلمانی بودم که در این کنفرانس شرکت کردم؛ اگرچه یک استاد ترک نیز در این کنفرانس بود ولی تنها یک روز شرکت کرد و رفت. این کنفرانس در دوبلین (پایتخت ایرلند جنوبی) تشکیل شد و عنوانش "Translating God" بود. البته ترجمه‌ی این عنوان مشکل است، چون دقیقاً به معنای «ترجمه‌ی خدا» نیست. در این کنفرانس کشیشی رومانی بود که بعد از سخنرانی یک استاد بسیار معتبر آمریکایی به نام Daniel Madigan، درباره‌ی کتاب مقدس صحبت کرد و صریحاً گفت، ما معتقدیم که کتاب مقدس کلام خداست؛ یعنی کم و بیش همان اعتقادی که ما نسبت به قرآن داریم. در تنفسی که در کنفرانس بود، مفصلاً با او صحبت کردم. مطالبی که در مورد اعتقادشان به انجیل می‌گفت، بسیار شبیه و بلکه یکسان با آن چه که ما درباره‌ی قرآن بیان می‌کنیم، بود.

به هر حال درباره‌ی موضوع عصمت و اینکه شامل چه کسانی می‌شود، بین کلیساهای

مختلف و همچنین در زمانهای مختلف، تفاوت وجود داشته است. کاتولیک‌ها معتقداند کسانی که اناجیل اربعه را نوشتند، در واقع استنباط خودشان را از مجموع تعالیم و رفتار و گفتار حضرت مسیح و مجموعه میراث مسیح که در زمان خودشان وجود داشته است، به بیان خودشان نوشتند و در این نوشتن - همان گونه که اشاره کردید - مصون از خطا بودند. این نظریه‌ی عصمت در مفهوم کاتولیکی، کم و بیش شبیه عصمتی است که سنی‌ها در مورد حضرت رسول ﷺ و سایر انبیاء ﷺ معتقدند و می‌گویند که انبیا عصمت دارند؛ ولی تنها در ابلاغ پیامی که مسؤول ابلاغش هستند.

در مورد عصمت پاپ - که در همین قرون اخیر به دلایل کلامی مجبور شدند آن را وارد اعتقادات کنند - باز هم مانند سنی‌ها هستند؛ یعنی پاپ در مأموریتش به عنوان پاپ و در حرف‌ها و چیزهایی که مربوط به مأموریتش به عنوان رهبر کلیسای کاتولیک است، عصمت دارد.

**مأموریت** مانند همان عصمتی که برای کاتبان وحی است یا با آن تفاوت دارد و در جایش مختلف است؟

**مسجد جامعی:** نه ظاهرش این است که با آن تفاوتی ندارد و فقط تفاوت در این است که کار کاتبان انجیل‌ها، کاری است که انجام شده و تمام شده است؛ ولی در مورد پاپ - که اسقف شهر رم است - در مأموریت دینی و قضاوت نهایی اش در آنجا که مربوط به ایمان و اخلاق مربوط می‌شود، عصمت مطرح است؛ چون او فصل الخطاب است و اگر قرار باشد که او هم مانند اسقف‌های دیگر و در تراز دیگران باشد، نمی‌تواند حرف نهایی را بزند. ضمن آنکه عموم مسیحیان معتقدند تمامی بخش‌های انجیل از اناجیل اربعه گرفته تا آخرین بخش از ضمائم انجیل توسط کاتبانی که حقیقت بر آنها منکشف شده (دقیقاً معنای Revelation، انکشاف است) تحریر شده است؛ بنابراین مفهوم مصونیت و عصمت در مورد پاپ و کاتبان وحی از دو مقدمه متفاوت آغاز می‌شود؛ اگر چه نتیجه نهایی کما بیش یکی است.

**مأموریت** در مورد کاتبان وحی، آیا پروتستان‌ها - که حداقل خود کتاب مقدس را



حجت می‌دانند - نیز عصمتی به همین صورت قائل‌اند؟

دکتر مسجد جامعی: حقیقت این است که پروتستان‌ها بسیار متعدداند و گروه‌های مختلفشان با یکدیگر متفاوتند. مثلاً نوع اروپایی‌شان با نوع آمریکایی بسیار متفاوت‌اند. گروه اروپایی، سابقه‌ی تاریخی متعلق به همان دوران اصلاح دینی را دارند که از مارتین لوتر شروع شد و به همین صورت به جلو می‌آید. گروه آمریکایی، در حال حاضر، حتی در قسمت‌هایی که میراث دار پروتستان اروپایی هستند نیز با نوع اروپایی متفاوت‌اند. بنابراین، تنوع و تعدد بسیار زیاد است. بعضی از این‌ها مثلاً پروتستان‌های فاندامنالیست (اصطلاح فاندامنالیست از سال هزار و نهصد بیست و بیست یک به بعد در مورد آن‌ها رایج شد و مصداقاً بر آن‌ها تطبیق می‌کند) اولاً، مانند ارتدوکس‌ها، کم و بیش اعتقاد به آسمانی بودن کتاب مقدس دارند و ثانیاً به اعتباری نص‌گرا هستند؛ یعنی همان معانی لغوی و تحت‌اللفظی الفاظ را در نظر می‌گیرند نه مفاهیم آن را و اصلاً مباحثی مانند هرمونیک را به طور کلی قبول ندارند. در میان پروتستانها، فقط همین پروتستانهای فاندامنالیستی که در آمریکا هستند، هرمونیک را قبول ندارند و کتاب مقدس را تحت‌اللفظی می‌فهمند؛ اما کاتولیک‌ها و یا سایر پروتستان‌ها آن را قبول دارند. البته در مورد ارتدوکس‌ها نمی‌دانم که تا چه اندازه به آن قائل هستند؛ ولی در پروتستان‌ها عده‌ای هستند که بر اساس فهم تحت‌اللفظی عمل می‌کنند. یکی از استاد‌های ایتالیایی از قول Kevin Phillips نویسنده‌ی آمریکایی کتاب معروف American Theocracy نقل می‌کرد که: بوش پسر در مصاحبه‌ای دقیقاً گفته بود: خلقت آدم بر اساس کتاب مقدس به پنج هزار و اندی سال قبل بر می‌گردد؛ چون او هم از همین پروتستان‌های فاندامنالیست است که هنوز هم عده‌ی زیادی از آن‌ها مسائل را تحت‌اللفظی می‌فهمند.

۲۹۶

فصلنامه‌ی امامت پژوهی - شماره اول - بهار ۱۳۹۰

یکی از مسائلی که طبق بیان شما در گذشته مطرح بود و اکنون هم برخی آن را دنبال می‌کنند، مسأله‌ی به شهادت رسیدن یا فدا شدن حضرت مسیح (علیه السلام) و مقایسه‌ی آن با به شهادت رسیدن امام حسین (علیه السلام) است. آیا نقطه‌ی مشترک دانستن این مسأله، حداقل برای تشیع، با توجه به آن که مسلمان‌ها اساساً اعتقاد به صلیب و کشته شدن مسیح را قبول ندارند، صحیح است؟

**مسجد جامعی:** اصولاً داستان فداشدن مسیح - که بیان سختی هم دارد - از نظر الهیات و فلسفه این است که آن حضرت به اعتباری با فدا کردن خود موجب بخشش همه انسانها شد.

(وامت) یعنی بخشش گناه آدم علیه السلام ...

**مسجد جامعی:** بله، آن گناه اولیه که به نحوه‌ی انسان شناسی مسیحی بر می‌گردد. آن‌ها در انسان شناسی خود، یک گناه اولیه را نسبت به همه قائل‌اند که از خود آدم شروع می‌شود و همه میراث دار آن گناه هستند و عیسی با فداکردن خود کفاره‌ی این گناه اولیه را که همه در آن مشترک‌اند، پرداخت.

اجمالاً مفهوم فدا در مسیحیت فهمیده نمی‌شود مگر آن که گناه اولیه که به انسان شناسی مسیحی مربوط است، روشن شود. این فدا شدن برای جبران و آمرزش آن گناه است، نه تنها برای خود مسیحیان؛ بلکه حتی برای انسان‌های پیش از مسیح و بعد از او. نتیجه‌ی اقدام مسیح به حضرت آدم تا نهایت دنیا می‌رسد. ما در مورد امام حسین علیه السلام چنین چیزی قائل نیستیم. بنابراین، در چارچوب تشیع، آن شفاعتی و منزلتی که ما به طور ویژه برای حضرت امام حسین علیه السلام و به طور عمومی برای شهدای کربلا قائل هستیم، با کم و کیف مفهوم فداشدن مسیح علیه السلام برای مسیحیان بسیار متفاوت است؛ اما ظواهری وجود دارد که شبیه یکدیگر است.